



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۱
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»			
عنوان ۴	بررسی معنای «عالمین»			
عنوان ۵	رابطه علم و جحد			
عنوان ۶	ویژگی های مُلک خداوند			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی معنای «عالمین»

شاید نکته ای در رابطه با واژه «العالمین» فوت شده یا به اختصار از آن گذشتیم. گفتیم «عالمین» جمع «عالم» است که اسم آلت «علم» به معنای «ما یُعَلِّمُ به» است؛ یعنی صیغه «فاعل» در این معنا به کار برده می شود؛ مانند «خاتم» به معنای «ما یُخْتَمُ به» به کار می رود و یا «تابع» به معنای ما یُتَّبَعُ به. تعبیر «عالمین» به جای مثلاً کائنات یا خلق، یک نکته خیلی زیبا دارد و آن، اینکه در قرآن کریم به جهان آفرینش، با نگاه آیات الهی و طریق الی الله، نگریسته می شود؛ لذا آیات بسیاری هم با عبارت: «وَمِنْ آيَاتِهِ»^۱ داریم. در اینجا هم «رَبِّ الْعَالَمِينَ» با همین نگاه به عوالم است که این عوالم، ما یُعَلِّمُ به الله است؛ یعنی آلت، ابزار و وسیله علم به ذات اقدس حق متعال است در حدی که مقدور انسان باشد. پس عالم، وسیله علم به ذات اقدس و راه معرفت به سوی خدای متعال، محسوب می شود.

رابطه علم و جحد

البته تعبیر به «علم» به جای «معرفت» به این علت است که علم، جنبه همگانی دارد به خلاف معرفت که همگانی نیست و همه کس، معرفت پیدا نمی کند؛ ولی علم را همه پیدا می کنند. ما نیز شاید گفته باشیم که علم تصدیقی، اختیاری نیست؛ بلکه قهری است؛ یعنی وقتی کسی به معلول، علم یافت، قهراً علم به علت را هم برایش به ارمغان می آورد و لذا معرفه الله به معنای علم تصدیقی به وجود خدای متعال است که جنبه همگانی دارد و اگر کسی منکر آن شود، حجد

۱. یازده بار این عبارت آمده: در سوره روم: ۲۰-۲۵؛ و سوره فصلت: ۳۷ و ۳۹؛ و سوره شوری: ۲۹ و ۳۲.

می‌کند. این مطلبی است که ما ادعا می‌کنیم و از آیات قرآن، مستفاد است؛ لذا در بسیاری از آیات قرآن، موضوع جحد هم مطرح است؛ مانند: «وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَحْحَدُونَ»^۱.

فرق بین جحد و انکار، این است که جحد، انکار عن علم است؛ یعنی کسی حقانیت چیزی را می‌داند؛ ولی آن را انکار می‌کند. لذا از مجموع آیات کریمه قرآن، چنین استفاده می‌شود که -به تعبیر اهل حکمت- هر انسانی و هریک از کسانی که در این عالم، عالم را می‌بینند، خواه ناخواه معنای حرفی بودن این عالم را درک می‌کند؛ یعنی خواه ناخواه می‌فهمد که این عالم، معلول خدای متعال یا یک خالق است که آن را آفریده. هرکس در این عالم، پا بگذارد و چشم و گوش داشته باشد و عقلش را هم به کار ببرد، چنین نتیجه را به دست می‌آورد و البته به صورت غیراختیاری و خودکار، این ابزارها در اختیار بشر قرار داده شده و تأکید بسیاری هم بر آنها صورت گرفته؛ مانند: «...وَجَعَلْ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲. این سمع، بصر و فؤادی که در اختیار انسان است، به طور قهری و طبیعی، تصدیق به وجود خدا را به دنبال دارد یعنی به انسان، علم به وجود ذات اقدس حق متعال را می‌بخشد. همه انسان‌ها چنینند و کسانی که انکار می‌کنند، حجد می‌ورزند؛ یعنی آنچه را می‌دانند، می‌پوشانند و البته این عمدتاً معلول هواهای نفسانی یا چیزی از مقوله تکبر در برابر حق است.

پس اصل مطلب، این است که «رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خدا گفته شده و این وصف در حق او به کار رفته و «عالمین» به معنای «عوالم» و جمع «عالم» است که هریک از عالم‌ها نیز ما یعلم به الله سبحانه و تعالی است. انسان با این عالم‌ها به خدا پی می‌برد و لذا یک نگاه افکندن انسان به آسمان در شب تاریکی که زیر آسمان باشد، برای انسان، کافی است که در برابر خدا خضوع کند؛ نه تنها باور پیدا کند، بلکه خاضع شود. از این روست که می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»^۳؛

و به «اولو الالباب» اشاره کرده نه مؤمنین؛ یعنی هرکس که عقل و خرد داشته باشد، به خدا پی می‌برد. و در ادامه می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا تُسَبِّحُكَ فَقَيْنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسْلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۴؛

ویژگی‌های ملک خداوند

پرسشگر: با توجه به این که در جلسه گذشته، درباره عوالم فرمودید عوالمی مثل جبروت، ناسوت و ملکوت، مبنایی ندارد، می‌توان گفت که عالم در اینجا به صورت جمع «عالمین» به کار رفته، منظور از آن همان است؟

۱. سوره فصلت: ۱۵.

۲. سوره نحل: ۷۸.

۳. سوره آل عمران: ۱۹۰.

۴. همان: ۱۹۱-۱۹۴.

معظم له: عوالم هست. عالم انسان، یک عالم است؛ عالم حیوانات، یک عالم است و بلکه خودش عوالمی دارد که شامل عالم حیوانات بری، حیوانات بحری و حیوانات جوی می شود؛ عالم ملائکه، خود یک عالم دارد. آنچه که گفتیم مبنا ندارد، ترتیبی است که در ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت، قائل می شوند.

پرسشگر: رابطه طولی دارند.

معظم له: بعد هم بر این مبنا تقسیم می کنند؛ درحالی که ملوک و ناسوت در مکتب قرآنی، از هم جدا نیستند؛ لذا می فرماید: «بَيِّدْ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ همه جا ملکوت خداست؛ عالم فرشتگان، عالم ملکوت الهی است؛ عالم انسان، عالم ملکوت الهی است؛ عالم ستارگان، عالم ملکوت الهی است؛ عالم سیاره های آسمان و عالم آسمان، عالم ملکوت است؛ ارض، عالم ملکوت است: «بَيِّدْ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ». شاید بعداً اشاره کنیم که اصلاً «ملکوت» و واژگان قرآنی، معجزه اند. خود این نحوه تعبیر به ملکوت، معجزه است؛ چون ملکوت، مُلک است؛ اما نه ملک عادی مثل همه مُلک های دیگر؛ لذا ملکوت برای غیرخدای متعال به کار برده نمی شود؛ چون سلطه ای که خدا دارد و مُلک او مُلکی نافذ بر همه چیز مخلوقات است.

ویژگی های مُلک او عبارتند از:

۱. محدود به زمان نیست؛

۲. محدود به ظاهر موجودات نیست؛

۳. محدود به هیچ حدی نیست؛ لذا چون محدود است، آن را «ملکوت» نامیده که مبالغه در مُلک است؛ همان طور که «لاهور» مبالغه در خدایی خداست نه اینکه عالمی جدا از عالم ملکوت یا عوالم دیگر باشد. لاهوت اگر گفته شود، معنای «إله» است که با تعظیم، همراه شده و به معنای یک إله بسیار بسیار عظیم به کار می رود.

خلاصه، صیغه «فعلوت» در زبان عرب وُضعت للمبالغة و التعظيم. «جبروت» نیز همین گونه است و جبروت خدا به یک عالم خاص، محدود نمی شود؛ بلکه همه عوالم، عوامل جبروت الهی اند؛ همه عوالم، عوالم ملکوت الهی اند. این حرف ماست که این تقسیم بندی، مبنا ندارد و این تفسیر که ملکوت را عالم مجردات، و ناسوت را عالم مادیات بدانیم، اگر در حد اصطلاح باشد، مشکلی ندارد. اگر اهل حکمت و عرفان بگویند ما می خواهیم این اصطلاح را بگذاریم که به یک سطح از عالم فرشتگان، «جبروت» و به سطح دیگر «ملکوت» بگوییم، اشکالی ندارد.

پرسشگر: اصطلاح اگر مخالف با قرآن و روایات باشد، اختلال علمی می آورد.

معظم له: اما اگر بخواهند واژگان قرآنی را این گونه تفسیر کنند، موافق نیستیم؛ اما اگر بخواهند وضع اصطلاح کنند، شأنهم و شأن اصطلاحهم؛ اشکالی ندارد؛ اما آنچه ما برحذر می داریم، این است که واژگان قرآنی را براساس اصطلاحاتی که خاص اهل یک علم خاص است، تفسیر و بر آنها حمل کنند؛ چون لا دلیل علیه و لا حجة علیه. باز هم مثل حمل کلمه «امر» در عالم مجردات در مقابل «خلق» است و تفسیر آیه «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» را بر همین اساس گفتیم که می گویند عالم خلق یعنی عالم مادیات و عالم امر یعنی عالم مجردات است. اگر بخواهید در خلق و امر، خودتان اصطلاح وضع کنید، الأمر إليکم؛ ولی اگر بخواهید در آیه کریمه: «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

يُغِيثِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ...^۱ «امر» را به معنایی که خودتان مصطلح کرده‌اید، معنا کنید، درست نیست؛ چون امر به معنای فرمان است و سپس می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» و این امر همان امری است که در جمله قبل آمده وگرنه اگر این را بر معنای دیگری، حمل کنید و عالم مجردات بدانید، درست نیست.

پرسشگر: ... سماوات سبع ...

معظم‌له: واقع امر، این است که ما از سماوات سبع می‌توانیم فقط یک معنای کلی داشته باشیم. بسیاری از معارف قرآنی هست که بر ما پوشیده‌اند؛ لذا باید منتظر باشیم که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیایند و پرده از این معانی قرآنی بردارند و ما البته احتمالاتی در آن می‌دهیم و باب الاحتمال، برای ما باز است.

پرسشگر: روایت هم در تفسیرش داریم؟

معظم‌له: بله، روایت هم داریم؛ ولی آنچه در روایت آمده، معانی متفاوت است.

پرسشگر: عرش و کرسی و سماوات را باید مرتبه‌ای از خلقت بدانیم؟

معظم‌له: نه، ما گفتیم که «عرش» کنایه است و این کلمات هم کنایات قرآنی‌اند. «عرش» یعنی مرکز حاکمیت خدا.

پرسشگر: مجاز است؟

معظم‌له: نه، کنایه غیر از مجاز است. تکنی یعنی تعبیر به لازم.

پرسشگر: ...

معظم‌له: اینجا هم کنایه از مرکز خداست؛ منتها ما نمی‌دانیم این مرکز چگونه است؟ ولی مرکزی است که از آن، امر صادر می‌شود. عرش، پایتخت حکومت الهی است. اگر بخواهیم یک تعبیر ساده از آن کنیم، عرش الهی، پایتخت حاکمیت خدا بر جهان است؛ اما این پایتخت به چه معناست؟ چگونه است؟ مکان است؟ مرتبه است؟ علی‌الماء، چطور می‌شود که فرموده: «كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^۲؟ اینها معانی است که همان‌طور که نمی‌توانیم به گنه خدای متعال، پی ببریم، قادر نیستیم به گنه این معانی مربوط به ذات اقدس حق متعال هم دست یابیم. آری، می‌توانیم یک معنای کلی از آن در ذهن داشته باشیم. عرش یعنی مرکز حاکمیت فرمان. «قلم» نیز کنایه از تشریع الهی و وضع قانون است. در روایت هم فرموده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ»^۳ قلم یعنی قلم تشریع. هر حاکمی وقتی حکم شد، قانونگذاری می‌کند. اگر عرشی بود، پس قلمی هم هست. وقتی عرش، پایتخت و حاکمیت قانون بود، قانون هم گذاشته می‌شود.

پرسشگر: العرش ثمانیه هم داریم؟

معظم‌له: بله.

پرسشگر: ...

معظم‌له: خود حمل عرش چیست و چرا ثمانیه؟ کنهش برای ما خیلی معلوم نیست. بله، همین مقدار می‌توانیم بفهمیم که این مرکزیت حاکمتی الهی، متقوم به یک مجموعه است که هشت فرشته مخصوص دارد و این فرشتگان

۱. سورة اعراف: ۵۴.

۲. سورة هود: ۷.

۳. دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۹۴.

مخصوص، عالمی از عالم فرشتگان را دارند. ما از روایات، استفاده می‌کنیم که عالم فرشتگان نیز عوالمی دارد و ما حتی نمی‌توانیم تعداد یا مراتب آنها را با عقلمان تشخیص دهیم. این از چیزهایی است که باید با استناد به نقل و وحی، معلوم شود؛ لذا آنچه را که از طریق وحی، به دست می‌آوریم، نسلم لها، و آنچه را نمی‌توانیم به دست آوریم ولی می‌توانیم احتمال دهیم، نمی‌توانیم جزم پیدا کنیم.

پرسشگر: هستی‌شناسی فلسفی و عرفانی ... مدلی ارائه دهند ...

معظم‌له: این حرف خیلی خوبی است. منتها یکی از دلائلی که برخی افراد و علمای ما در برخی از مصادیق، ورود نکرده‌اند، خوف لغزش است. خوف اینکه اگر ورود کنند، بلغزند. اینجاها چون لغزشگاه بوده، خوف از لغزش، موجب شده که در ورود به برخی از مصادیق، احتیاط نمایند.

خدا مرحوم «شیخ عباس قوچانی» را رحمت کند که ابداً دربارهٔ مسائل عرفانی، هیچ چیز نمی‌گفت؛ چون خوف از این داشت که دچار لغزش شود. هنوز ایشان چیزی نگفته، برخی ادعا می‌کنند که ما شاگرد ایشان بوده‌ایم. این درست است که ایشان هم شاگرد و وصی مرحوم آقای قاضی بوده، ولی اینکه برخی، خود را به مرحوم شیخ عباس، منتسب می‌دانند، جای بحث دارد. قدرت سکوت و صمتی که ایشان داشت، عجیب بود؛ ولی الا فیما لا یحق الصمت فیه؛ چون وقتی که از ایشان سؤال می‌کردید، می‌جوشید؛ چه در فقه، چه در اصول چه در فلسفه. چنان اشراف بر مسائل معنوی داشت که مایهٔ تعجب می‌شد. وقتی که ما خدمت ایشان بودیم، بیش از ۶-۴۵ سال نداشت اما دریایی بود و با این حال، سکوت مطلق داشت و به اندازهٔ ضرورت و لازم، پرده از برخی موارد بر می‌داشت؛ آن هم در حدی که برای ایشان مسلم و مسلّم شده بود. می‌خواهم بگویم بزرگانی که واقعاً اهل تقوا هستند، در ورود به مسائل مربوط به معارف الهی، مسلک احتیاط را در پیش می‌گیرند و آنچه را از طرق معصومین علیهم‌السلام یا قرآن کریم برایشان روشن شده باشد، بیان می‌کنند؛ اما در مازاد بر آن، خیلی دست به عصا حرکت می‌کنند که درست هم هست؛ چون لغزشگاه است.

پرسشگر: الان مدل غربی آمده ...

معظم‌له: مدل می‌شود ارائه داد. آنچه هم که ما می‌گوییم، مدل است.

پرسشگر: می‌شود با گزاره‌های پراکنده بچنگیم ...

معظم‌له: نه، این مدل را بحث می‌کنیم که ما مدلی هم داریم که بر مبنای علم تصویری یا علم تصدیقی است و علم تصدیقی گاهی به درجهٔ یقین می‌رسد. درجات علم تصویری و درجات علم تصدیقی هم باید بحث شود و بعد از علم تصدیقی هم علم تسلیمی داریم. اینها مدل است و مبنا هم دارد. مقصود من تفاسیری است که مثلاً دربارهٔ تعداد ملائکه یا عوالمشان ارائه می‌شود. آنچه در روایات ما آمده، براساس آنها می‌توانیم نظر بدهیم.

پرسشگر: بحث وسائط علامه طباطبایی ...

معظم‌له: بله، آنچه بزرگان ما انجام داده‌اند، خیلی خوب است. آن هم خودش یک فن گسترده است که قصد ورود به آن را نداریم.

بحث در «عالمین» بود که این نگاه، بسیار مهم و یک نوع فرهنگ خاص است؛ یعنی اگر بتوانیم جامعهٔ خود را این‌گونه تربیت کنیم که به همهٔ جهان، به عنوان آیت خدا بنگرد، یک باب بزرگ از ابواب تربیت است. به آسمان می‌نگرید، آن را آیات خدا بدانید؛ حتی وقتی به بشر، نگاه می‌کنید، آن را آیات خدا بدانید؛ به زمین می‌نگرید، همین نگاه را داشته باشید

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِلَهِ كَيْفَ خَلَقَ﴾^۱ یا ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا...﴾^۲. این یک فرهنگ بسیار عظیم و مهم است که با چه نگاهی به هستی می نگرید. اینجا از نقاطی است که بین ما و فرهنگ غربی، تضاد کامل وجود دارد؛ یعنی در فرهنگ غربی گفته می شود چشم خود را از آنچه در این جهان است، ببند و کاری به ماوراء نداشته باش، بلکه به همین که می بینی، بسنده کن. این نگاه استقلالی به این جهان و انسان، یک نگاه غربی است. یک تفکر الحادی است که بر جهان، حاکم شده که نگاه استقلالی به همه چیز دارد و هرچه هست، همین است که می بینید. در مقابلش یک نگاه غیر استقلالی و آلی به جهان هستی، وجود دارد که به نظرم این عالم، نگاه آلی را در پی دارد که جهان به عنوان آلت و وسیله و راه بنگر و آن را آیت خدای متعال ببین. هم آیت است؛ هم آلت است؛ هم طریق است و هم سبیل.

پس باید در «عالمین» به این نکات، توجه کامل داشت و... راهم بسیار زیبا می کند ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ که نفرمود رب الکائنات؛ چون وقتی رب الکائن باشد، نگاهی است که به خود آن داریم؛ زیرا همه کائنات. کلمه «موجود» نیز همین حالت را دارد. گاهی با خود می گفتم که چرا در قرآن، کلمه «موجود» نیامده؟

پرسشگر: «کل شیء موجود به» ...

معظم له: در روایت داریم و «موجود به» هم داریم و در ادعیه رضوی هم می خوانیم، اما در آیات قرآنی، وجود ندارد. می خواهم به این نگاه، توجه بدهم. نمی خواهیم بگوییم کلمه «موجود» غلط است.

پرسشگر: یعنی وجدان کردن. موجود به است؛ یعنی اول، خدا را می بینید و بعد، آن را.

معظم له: البته خود «موجود» مفعول است ...

پرسشگر: اصل عربی اش مورد وجدان است.

معظم له: وجدان با وجود، متفاوت است. یکی از بزرگان می فرمود که زمانی بین ما و یکی از علمای مسیحی، مباحثه ای رخ داد و او به قرآن کریم، ایراد گرفت که: قرآن شما با علم، منافات دارد؛ چون در داستان «ذو القرنین» می فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ...﴾^۳؛ یعنی می گوید خورشید در یک چشمه جوشان، فرو می رفت و این خلاف علم است. گفت به ایشان جواب دادم که: علتش این است که شما با زبان عرب، آشنا نیستید. خدا نفرموده «بلغ مغرب الشمس كانت الشمس تغرب في عين حمئة». اگر چنین می فرمود، حق با شما بود ولی می فرماید: ﴿وَجَدَهَا﴾ یعنی در نگاه او چنین بود؛ چراکه «وجد» به معنای علم است. در علم و نگاه او چنین بود و او چنین تصور کرد. وقتی انسان به خورشید در مغرب، نگاه می کند، مثل این است که در یک چشمه جوشان، فرو می رود. این در حقیقت، تصویر منظره است. منظره ای که او دید، برایش چنین تصور شد. منظور این است که «وجدان» و «وجود» با هم تفاوت دارند. «موجود» از باب ایجاد است.

پرسشگر: یک قول دیگر هم درباره «عالمین» ذکر و گفته شده عالم خاک، عالم آتش، عالم آب و به غیر از عالم ملائکه و فرشتگان، عالم انسان هم وجود دارد.

۱. سوره غاشیه: ۱۷.

۲. سوره نمل: ۶۹؛ سوره عنکبوت: ۲۰؛ سوره روم: ۴۲.

۳. سوره کهف: ۸۶.

معظم له: عیب ندارد؛ چون همه اینها عوالمند، منتها حصر این عوالم به چهار عالم آب، خاک، هوا و آتش، درست نیست. اینها برخی از عوالم الهی اند.

پرسشگر: پس آنجا هم حصر درست نیست.

معظم له: اگر آنجا کسی به لحاظ دیگری، حصر کرد، بماند ولی عالمین خدا منحصر به این چهار عالم نیست. نه به این چهار عالم و نه به آن چهار عالم.

پرسشگر: پس چون هر دو، حصر کرده اند، هر دو درست نیستند.

معظم له: نه این حصر، درست است و نه آن حصر.

پرسشگر: در ادبیات قرآن، وجه ممیزی هست؛ مثل آخرت در مقابل دنیا یا دنیا و عقبی.

معظم له: کاربری های قرآن، دقیق است و ما می توانیم از کاربری های آن، استفاده های خوبی کنیم. به یک مناسبت گفتیم که در قرآن نداریم که دین در مقابل دنیا باشد. دین و دنیا نداریم؛ اما دنیا و آخرت نداریم. خلاصه، این دوگانه های قرآنی، مهمند. مثلاً حکم بالحق در مقابل حکم بالهوی است که بسیار هم مهم است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین